

کشف و پاسخ شبهات در مورد حقیقت یکتاپرستی

تألیف:

ابوالحسین محمد ابن سلیمان التمیمی

ترجمه:

عبدالهی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

بدان [خداوند تو را رحمت کند] که توحید یکتا دانستن الله سبحانه در پرستش است و آن همان دین پیامبرانی است که الله به خاطر آن، آنان را به سوی بندگان خود گسیل داشته است که نخستین آنان نوح عليه السلام می باشد. هنگامی قومش در مورد افراد صالحی چون ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر زیاده روی کردند. الله تعالی وی را به سوی آنان روانه فرمود.

آخرین پیامبران، محمد صلی الله علیه و آله می باشد و او همان کسی است که تقدیس آن اشخاص صالح و نیکوکار را درهم شکست و الله وی را به سوی مردمی مبعوث فرمود که عبادت می کردند، حج به جای می آوردند و صدقه می دادند و الله را بسیار یاد می کردند ولی بعضی از مخلوقات را در بین خود و الله تعالی، واسطه قرار می دادند و می گفتند: «از آنها می خواهیم که ما را به الله نزدیک کنند تا نزد او برای ما شفاعت کنند». این واسطه ها عبارت بودند از: ملائکه، عیسی، مریم علیها السلام و مردم دیگری غیر از آنان از نیکوکاران صالح.

پس الله تعالی، محمد صلی الله علیه و آله را به سوی آنان مبعوث فرمود تا دین پدرشان ابراهیم عليه السلام را برایشان تجدید و احیا نماید و به آنها خبر دهد که این تقرب و اعتقاد، صرفاً حق الله تعالی می باشد و هیچ چیزی از آن نه برای ملائکه ای مقرب و نه برای پیامبری مرسل روا نیست؛ چه برسد به غیر آنها، و گرنه آن مشرکین اقرار می کردند و گواهی می دادند که الله همان آفریننده روزی رسان یگانه است که برای او شریکی نیست و جز ذات الله تعالی هیچ کس روزی نمی دهد و زنده نمی گرداند و نمی میراند و امور را تدبیر نمی کند و تمام هفت آسمان و زمینها و هر آنچه در آنهاست جمله فرمانبردار اویند و تحت تصرف و استیلای او قرار دارند. هرگاه دلیلی خواستی بر اینکه مشرکینی که پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان به

نبرد پرداخت به این گواهی می‌دادند، پس این سخن الله تعالی را تلاوت کن: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴾ [یونس: ۳۱]. «بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ یا کیست که بر چشمها و گوشها حاکم است؟ و کیست که زنده را از مرده و مرده را از زنده بر می‌انگیزد و کیست که کار [جهان] را تدبیر می‌کند، زودا که خواهند گفت: الله؛ بگو: پس چرا پروا نمی‌کنید». و این فرموده‌اش: ﴿قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ [۸۵] سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۸۶﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۸۷﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿۸۸﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۹﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿۹۰﴾ [المؤمنون: ۸۴-۸۹]. «بگو: اگر می‌دانید زمین و هرکس که در آن است، از آن کیست؟ زودا که می‌گویند از آن الله است، بگو: آیا پند نمی‌گیرید؟ بگو: پروردگار آسمانهای هفتگانه و عرش عظیم کیست؟ زودا که می‌گویند: اینها از آن الله است. بگو: پروا نمی‌کنید؟ بگو: اگر می‌دانید ملکوت همه چیز به دست کیست؟ و کیست که امان می‌دهد و در برابر او نمی‌توان به کسی امان داد؟ زودا که می‌گویند: اینها از آن الله است. بگو: پس چگونه فریب داده می‌شوید؟». و آیات دیگری علاوه بر اینها.

هرگاه برای محقق گشت که آنها به این اقرار داشتند و [بدان] این [اقرار]، آنها را در توحیدی که رسول الله آنان را به سویش فرا می‌خواند داخل نکرد و [بدان که] توحیدی را که به انکارش مبادرت ورزیدند همان توحید در عبادت است که مشرکین زمان ما آن را اعتقاد می‌نامند، همچنانکه آنان شب و روز الله را فرا می‌خوانند.

عده‌ای دیگر از آنها ملائکه را به خاطر شایستگی و نزدیکی آنها به الله پرستش می‌کردند تا برای آنان به شفاعت برخیزند، یا مرد نیکوکار و صالحی مانند «لات» یا پیامبری مانند «عیسی» را پرستش می‌کردند و می‌دانی که رسول الله ﷺ به دلیل این شرک با آنها جنگید و آنها را برای خالص کردن عبادت، تنها برای الله تعالی دعوت کرد

همانطور که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [البقره: ۱۸]. «و همه مسجدها خاص الله است پس در جنب الله هیچ کس را [به پرستش] مخوان». و همچنانکه می‌فرماید: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ﴾ [الرعد: ۱۴]. «فراخواندن راستین او راست و کسانی که [مشرکان] به جای او می‌خوانند [و می‌پرستند] به آنان هیچگونه پاسخی نمی‌دهند». بر تو روشن است که رسول الله ﷺ به این دلیل با آنها پیکار نمود که تمام دعاها و ذبحها و جمله نذرها و عبادتها در انواع مختلفشان برای الله باشد و دانستی که اقرار آنان به توحید ربوبیت، آنها را وارد اسلام نکرد، هرچند به سوی ملائکه، پیامبران و یا اولیاء روی آوردند و به وسیله آنان در طلب شفاعت و تقرب به سوی الله شدند که این همان چیزی بود که موجب حلال شدن خونها و مالهایشان شد. دانستی که توحید همان چیزی است که پیامبران مردم را به سویش فرا خواندند و مشرکان از اقرار و اعتراف به آن روی برتافتند و این نوع توحید معنی «لا إله إلا الله» است. بنابراین «إله» در نزد آنها کسی است که به خاطر این امور در نظر گرفته می‌شود، فرق نمی‌کند خواه یک ملائکه یا یک پیامبر، ولی، قبر و یا یک جن باشد. مقصودشان از «إله» آفریننده روزی رسان تدبیر کننده امور نبوده است زیرا، آنها می‌دانستند که آن [تدبیر امور] تنها از آن «الله» است. همانطور که قبلاً اشاره شد، مرادشان از «إله» همان مفهومی بود، که مشرکین زمان ما از لفظ سید و آقاد دارند. پیامبر ﷺ به سوی آنها آمد و آنان را به کلمه توحید دعوت کرد که آن عبارت بود از «لا إله إلا الله»، «هیچ معبودی مستحق پرستش نیست مگر الله» و مراد از این، معنایش می‌باشد نه مجرد لفظ آن و کافران جاهل می‌دانستند که مقصود پیامبر ﷺ پیراستن و یگانه دانستن الله تعالی از متعلقات است و کافر شدن نسبت به هر آنچه غیر از او که مورد پرستش قرار می‌گیرد و تبری جستن از آن. هنگامی که پیامبر به آنان فرمود: بگویید: لا إله إلا الله؛ گفتند: ﴿أَجْعَلُ الْإِلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ [ص: ۵]. «آیا همه معبودها را

معبود یگانه می‌سازد؛ این امر عجیبی است». و چون دریافتی که افراد بسیار جاهل و کافر آن را می‌دانستند، نمی‌داند، بلکه می‌پندارد که آن تنها عبارت است از تلفظ کردن (بر زبان راندن) حروف آن، بدون اعتقاد قلبی به معنا و مفاهیمش. و اشخاص خُبره از آنها تصور می‌کنند که معنای این کلمه این است که: هیچ کس جز الله آفریننده و روزی رسان نیست و جز الله کسی امور دنیا را تدبیر و اداره نمی‌کند بنابراین اگر جاهل‌ترین افراد کافر از آنها به معنی لا إله إلا الله دانتر باشند، هیچ خیری در چنین افرادی وجود ندارد. هرگاه آنچه را بر تو عرضه کردم با یک شناخت قلبی دریافت کردی و شرک به الله را شناختی که در باره‌اش می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸]. «[بدانید که] الله این را که برایش شرک قائل شوند، نمی‌بخشد و هرگناهی که فروتر از آن است، برای کسی که بخواهد می‌بخشد و هرکس که به الله شرک ورزد، در حقیقت گناه عظیمی را به گردن گرفته است». و چون دین الله تعالی را شناختی که پیامبران از اول تا آخرشان را بر آن برانگیخته است و از هیچ کس جز آن را نمی‌پذیرد و نیز دریافتی آنچه را که اکثر مردم به دلیل جهل به این به ورطه آن سقوط می‌کنند از دو فایده بهره مند می‌گرددی: اول: شادمانی از فضل و رحمت پروردگار، همانطور که می‌فرماید: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [یونس: ۵۸]. «بگو: به فضل و رحمت الله باید شادمانی کنند که این بهتر است از آنچه می‌اندوزند». و نیز ترسی عظیم برایت به ارمغان می‌آورد، پس هرگاه تو دریافتی که انسان با یک کلمه که بر زبانش جاری شود هرچند آن را از روی جهالت بگوید، پس جهل، عذر به حساب نمی‌آید گاهی آن را بر زبان می‌آورد در حالیکه تصور می‌کند که آن وی را به الله نزدیک می‌کند همانطور که مشرکین چنین می‌پنداشتند بویژه اگر از آنچه الله تعالی در باره قوم موسی با وجود شایستگی و آگاهی ایشان حکایت می‌فرماید الهام بگیری، هنگامی که گفتند: ﴿أَجْعَلْ لَّنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]. «ای موسی برای ما معبودی قرار بده چنانکه آنان معبودهایی دارند». پس آنگاه بیم و هراس و حرص و رغبت

تو برای آنچه که از این و امثال آن رهایت می‌سازد زیاد می‌گردد. و بدان که از جمله حکمت‌های پروردگار پاک و منزّه این است که هیچ پیامبری را برای این توحید مبعوث نکرده مگر اینکه دشمنانی را برای او قرار داده‌است. همانطور که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۲]. «و بدینسان دشمنانی برای هر پیامبر از شیاطین انس و جن پدید آوردیم و بعضی به برخی دیگر سخنان آراسته ظاهر فریب، پیاو و الهام می‌دهند». ممکن است دشمنان توحید دارای دانشهای بسیار و کتابها و دلایل متعدد باشند، همانطور که الله تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾ [غافر: ۸۳]. «آنگاه که پیامبران برای آنان پدیده‌های روشنگر آوردند از آن مقدار علمی که داشتند شادمانی کردند». هرگاه دانستی و آگاه شدی که در سر راه حرکت به سوی الله تعالی، ناگزیر از رویارویی با دشمنانی هستی که در کمین نشسته‌اند و زبان آور و فصیح و اهل دانش و احتجاج هستند، پس بر تو واجب است دین الله تعالی را بدان حد فراگیری که در دست تو به سلاحی تبدیل شود که به وسیله آن به مبارزه با آن شیاطینی برخیزی که امام و پیشوای ایشان خطاب به پروردگار بلند مرتبه ات چنین گفت: ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَا يَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿٧﴾ [الأعراف: ۱۶-۱۷]. «بر سر راه راست تو در کمین آنان [بندگان] می‌نشینم آنگاه از پیش و پس و راست و چپشان [راستها و چپایشان] به سر وقتشان می‌روم و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت». ولی هرگاه به جانب الله روی آوردی و به حجتها و آیات آشکار الله رجوع کردی، پس بر خود بیم راه مده و اندوهگین مشو ﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۷۶]. «نیرنگ شیطان[در نهایت] ضعیف است» یک موحد بی‌سواد بر هزار تن از دانشمندان آن مشرکان چیره می‌گردد، همانطور که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾ [الصافات: ۷۳]

۱۷۳]. «و سپاه ماست که ایشان پیروزند». پس سربازان الله در احتجاج و زبان آوری نیز پیروزند همچنانکه ایشان در مقابله با شمشیر و نیزه چیره‌اند، تنها محل ترس از موحدی است که راه توحید را طی می‌کند ولی مجهز به سلاح مبارزه نیست که الله تعالی به وسیله کتابش که آن روشنگر هر چیزی و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان قرار داده بر ما منت نهاده است، پس اهل باطل هیچ دلیلی ارائه نمی‌دهند در قرآن آیه‌ای وجود دارد که آن را رد می‌کند و نادرستی‌اش را آشکار می‌سازد همچنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا﴾ [الفرقان: ۳۳]. «و [کافران] به نزد تو هیچ مثلی نیاورند مگر آنکه [جوابی] برحق و خوش بیانتر برایت بیاوریم». بعضی از مفسران می‌گویند: این آیه بصورت عام است در مورد هر دلیلی که اهل باطل تا روز قیامت می‌آورند.

و من فرازی را از آنچه الله تعالی در کتابش برای پاسخ به همه آنچه را که مشرکان در زمان ما در برابرمان به آن احتجاج می‌کنند، برایت بیان می‌کنم، پس به دو صورت مجمل و مفصل به اهل باطل پاسخ می‌دهیم:

بطور مجمل، پس آن کاری بس گران سنگ و در برگیرنده فایده بسیار زیادی است برای کسی که در مورد آن اندیشه کند و آن قول الله تعالی است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۷]. «او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن محکومات است که اساس کتاب می‌باشد و بخش دیگر متشابهات است؛ اما کج دلان، برای فتنه جویی و در طلب تأویل، پیگیر متشابهات می‌شوند، حال آنکه تأویل آن را جز الله نمی‌داند». و حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ

سَمَّى اللَّهَ فَأَحْذَرُوهُمْ»^(۱). «هرگاه با شخصی روبه رو شدید که از آنچه دارای شبهه است پیروی می‌کنند آنها کسانی هستند که الله تعالی از آنها نام می‌برد. پس از ایشان حذر کنید». مثال آن این است که هرگاه بعضی از مشرکان به تو گفتند: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲]. «بدانید که دوستانان الله، نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند».

یا بگویند: شفاعت حق است، یا اینکه پیامبران در نزد الله تعالی دارای مقام و منزلت هستند، یا سخنی از پیامبر ﷺ را بیان کنند و به وسیله آن در مورد چیزی از عقیده نادرستشان استدلال نمایند و تو مفهوم سخنی را که بیان کرده‌اند درک نمی‌کنی، با این سخن خویش به آنان پاسخ ده: الله تعالی در کتابش فرموده است: همانا کسانی که در قلبشان کثری وجود دارد آیات محکم را وانهاد، آیات متشابه را پیگیری می‌کند و از آنچه برایت بیان کردم این بود که الله تعالی خاطر نشان می‌کند که مشرکین به توحید ربوبیت اقرار می‌کردند ولی آنان به دلیل وابستگی‌شان به ملائکه و پیامبران و اولیاء، کافر به حساب می‌آورد با وجود این اعتقادشان که می‌گفتند: ﴿هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]. «اینان شفیعان ما نزد الله هستند». این امری محکم و آشکار است که هیچ کس نمی‌تواند معنای آن را تغییر دهد و آنچه را که تو ای مشرک از قرآن یا از کلام رسول الله ﷺ برایم بیان کردی، معنایش را نمی‌دانم ولی یقین دارم که کلام الله تعالی همدیگر را رد نمی‌کنند و سخن پیامبر ﷺ با کلام الله مخالفت نمی‌کند و این یک پاسخ خوب و مستحکم است، لیکن آن را درک نمی‌کند مگر کسی که الله تعالی او را توفیق عنایت کند که آن را خوار نشمارد، همچنانکه الله تعالی در این باره می‌فرماید: ﴿وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ [فصلت: ۳۵]. «و جز بردباران آن را نپذیرند. و جز دارنده سهمی بزرگ [از اخلاق] آن را نپذیرد».

اما پاسخ مفصل، همانا دشمنان الله اعتراضات بسیاری در بارهٔ دین پیامبران دارند که به وسیلهٔ آن مردم را از آن باز می‌دارند، از جملهٔ آن، این سخنانشان که می‌گویند: ما برای الله شریک قائل نیستیم بلکه گواهی می‌دهیم که هیچ کس جز ذات الله نمی‌آفریند، روزی نمی‌دهد و باعث جذب منفعت و دفع مضرت نیست و او یگانه بی‌همتا است و همانا محمد مالک سود و زیان خود نیست چه برسد به عبدالقادر رحمه الله یا غیر او؛ ولی ما گناهکار هستیم و نیکوکاران در نزد الله دارای مقام و منزلت هستند و ما به وسیلهٔ آنها الله تعالی را به دعا می‌خوانیم. پاسخ این در همان چیزی است که ابتدا به آن اشاره شد اینکه: کسانی را که رسول الله صلی الله علیه و آله با آنان به جنگ پرداخت به آنچه بیان کردید اقرار می‌کردند و اذعان می‌داشتند که بتهای آنان هیچ چیزی را نمی‌توانند اداره کنند، بلکه از آنها تنها تقرب به وسیلهٔ مقام و شفاعت را اداره کردند و بر آنچه را که الله تعالی در کتابش بیان کرده است تلاوت کن و آن را تشریح نما اگر بگویند: آن آیات در باره کسانی نازل شده که بتها را عبادت می‌کردند، چگونه افراد صالح و نیکوکار را مانند بتها قرار می‌دهید؟ یا چگونه پیامبران را مانند بتها قرار می‌دهید؟ پاسخ آنها با توجه به آنچه قبلاً بیان کردیم چنین است: هرگاه آنان به این اعتراف کردند که کافران گواهی می‌دادند به اینکه تمام ربوبیت مختص ذات الله تعالی است و آنها از آنچه به سویش قصد کردند جز درخواست شفاعت چیز دیگری را اراده نمی‌کردند ولی هرگاه خواستند میان عمل آنان و عمل خودشان در آنچه بیان کردی فرق قائل شوند، به آنان یادآوری کن که از کافران گروهی بتها را پرستش می‌کردند و برخی نیز اولیاء را پرستش می‌کردند، کسانی که الله تعالی در باره‌شان می‌فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ﴾ [الإسراء: ۵۷]. «این کسانی که به دعا می‌خوانند، کسانی که از همه مقرب‌ترند خود به پروردگارشان تقرب می‌جویند». و عیسی بن مریم و مادرش را به دعا می‌خوانند که الله تعالی در این باره می‌فرماید: ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ ۖ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ﴾ (۷۵)

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾ [المائدة: ۷۵-۷۶]. «مسیح بن مریم جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار درستکاری بود و هر دو [مانند انسانهای دیگر] غذا می‌خوردند؛ بنگر که آیات خود را چگونه برای آنان روشن می‌سازیم و باز بنگر چگونه رویگردان می‌شوند. بگو: آیا به جای الله چیزی را می‌پرستید که نه زبانی برای شما دارد و نه سودی؟ و الله شنوای داناست». و این کلام الله تعالی را برایش بیان کن: ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ أَهْتُولَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٧٧﴾ قَالُوا سُبْحَنَكَ أَنْتَ وَلَيْتَا مِن دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ ﴿٧٨﴾﴾ [سبأ: ۴۰-۴۱]. «و روزی که همگی آنان را محشور گرداند، سپس به ملائکه گوید: آیا اینان بودند که شما را می‌پرستیدند؟ گویند: پاکا که تویی، تو سرور ما هستی نه آنان؛ خیر ایشان جنیان را می‌پرستیدند [و] بیشترشان به آنان مؤمن بودند». و الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾﴾ [المائدة: ۱۱۶]. «و چنین بود که الله گفت: ای عیسی بن مریم آیا تو به مردم گفתי که من و مادرم را همچون دو اله به جای الله پرستید؟ گفت: پاکا که تویی مرا نرسد که چیزی را که حد من و حق من نیست گفته باشم؛ اگر گفته بودم بی شک می‌دانستی که آنچه در ذات من است می‌دانی و من آنچه در ذات توست نمی‌دانم؛ تویی که دانای رازهای نهانی». پس به او بگو: دانستی که الله تعالی کسانی را که روی به سوی بتها کردند تکفیر می‌نماید و نیز اشخاصی را که در عبادت روی به سوی صالحین می‌کنند کافر می‌شمارد و رسول الله ﷺ با آنان پیکار نموده است. اگر گفت: کافران از آنان درخواست می‌کردند، ولی ما گواهی می‌دهیم که تنها الله مالک سود و زیان است و امور جهان را اداره می‌نماید و جز از او از کسی درخواست نمی‌کنیم و نیکوکاران صالح بر چیزی از این امور توانایی ندارند ولی به آنها روی می‌آوریم به امید اینکه در نزد الله برای ما به شفاعت برخیزند.

پاسخ: این سخن به آنچه کافران می‌گفتند عین همدیگرند و این سخن الله تعالی را برایش تلاوت کن: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. «و کسانی که به جای او سرورانی را به پرستش می‌گیرند [و مدعی می‌شوند] آنان را جز برای این نمی‌پرستیم که ما را با تقریبی به الله نزدیک گردانند». و قول دیگر الله تعالی: ﴿وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸]. «و می‌گویند: اینان شفیعان ما نزد الله هستند». بدان که این سه شبهه در میان شبهه‌هایشان از همه بزرگتر است، هرگاه دریافتی که الله تعالی در کتابش آن را بیان فرموده است و بسیار خوب آن را درک کردی، هیچ چیزی به آسانی آن نیست. اگر گفت: من جز الله تعالی را پرستش نمی‌کنم و این روی آوری به سوی آنان، [غیر او] و به دعا خواندنشان پرستش نیست. پس به او بگو: تو به این اقرار می‌کنی که الله تعالی اخلاص در عبادتش را بر تو واجب کرده است؟ اگر گفت: آری. پس به او بگو: این چیزی را که الله تعالی بر تو واجب گردانیده است برایم مشخص کن که عبارت است از اخلاص در عبادت برای الله تعالی، که حق او بر تو می‌باشد در حالیکه او نه معنی عبادت را می‌داند و نه انواع آن را. در این صورت تو آن را اینگونه برایش توضیح بده. الله تعالی می‌فرماید: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [الأعراف: ۵۵]. «پروردگارتان را به زاری و پنهانی بخوانید که او از حد درگذرندگان را دوست ندارد». هرگاه به این شیوه او را آگاه کردی پس به او بگو: آیا دریافتی که این دعا برای الله عبادت است؟ ناچار است بگوید آری. دعا مغز عبادت است، پس به او بگو: هرگاه اقرار داری که آن عبادت است و الله تعالی را با بیم و طمع، شب و روز فرا خوانده‌ای، سپس در این راز و نیاز پیامبری یا شخص دیگری غیر از او را فرا خوانده‌ای آیا در عبادت الله تعالی کس دیگری غیر از او را برایش شریک قرار داده‌ای؟ ناگزیر است که بگوید: آری، سپس به او بگو: هرگاه به این سخن الله تعالی عمل کردی که: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾ [کوثر: ۲]. «پس برای پروردگارت نماز بگذار و قربانی کن» و از فرمان الله تعالی اطاعت کردی و برایش قربانی کردی، آیا این عبادت است؟

ناچار است که بگوید: آری، پس به او بگو: اگر برای مخلوقی، پیامبری یا یک جنی یا غیر آنها قربانی کنی، آیا در این عبادتِ الله تعالی، کس دیگری غیر از او برایش شریک قرار داده‌ای؟ ناگزیر است که اقرار کند و بگوید آری، و همچنین به او بگو: مشرکینی که در باره ایشان قرآن نازل شد، آیا ملائکه و افراد صالح و لات و غیر آن را عبادت کردند؟ ناچار است که بگوید: آری، به او بگو: آیا عبادتشان برای آنان جز در دعا، قربانی و پناه بردن و مانند اینها، در چیز دیگری بود؟ و گر نه آنها اقرار به این داشتند که همگی بندگان اویند و در زیر استیلای وی قرار دارند و اینکه الله همان کسی است که امور جهان را تدبیر می‌کند، لیکن خواندن و پناه بردن آنها به سوی ایشان به خاطر مقام و منزلت و طلب شفاعتشان بود و این پرواضح است.

اگر گفت: آیا شفاعت رسول الله ﷺ را رد می‌کنی و از آن روی می‌گردانی؟ بگو: آن را انکار نمی‌کنم و از آن روی بر نمی‌تابم بلکه او ﷺ شفاعت کننده مقبول الشفاعه است و به شفاعت او امیدواریم ولی تمام شفاعت از آن الله است همانطور که الله تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۴۴]. «بگو: شفاعت به تمامی از آن الله است». و صورت نمی‌گیرد مگر بعد از اذنِ الله تعالی همانطور که می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «کسیت که در نزد او جز به اذن او به شفاعت برخیزد». و در مورد احدی شفاعت نمی‌کند مگر اینکه الله تعالی در مورد آن اجازه دهد. همانگونه که الله عزوجل می‌فرماید: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الانبیاء: ۲۸]. «و [ملائکه] شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که [خداوند] از او خشنود باشد». و پروردگار پاک و منزّه، راضی نمی‌شود مگر در مورد اهل توحید، چنانکه باری تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: ۸۵]. «و هرکس دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود».

حال که تمام شفاعت از آن الله تعالی است و شفاعت تحقق نخواهد یافت مگر بعد از اذن او، و نه پیامبر ﷺ و نه غیر پیامبر برای احدی شفاعت نمی‌کنند تا اینکه الله تعالی اجازه ندهد و الله سبحانه اجازه نمی‌دهد مگر برای اهل توحید (موحدین)، بر تو آشکار می‌شود که تمام شفاعت از آن الله تعالی می‌باشد، پس آن را از او درخواست می‌نمایم و می‌گوییم: پروردگارا! مرا از شفاعت او بی نصیب مگردان (شفاعت او را از من دریغ مدار)، پروردگارا! شفاعتش را روزی من گردان؛ و مانند این دعاها.

و اگر گفت: به پیامبر ﷺ شفاعت عطا شده و من از آنچه الله تعالی به او داده است درخواست می‌کنم؛ پاسخ این است که: الله تعالی به او شفاعت عطا فرموده و تو را از آن باز داشته است: چرا که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸]. «پس در جنب الله هیچ کس را [به پرستش] مخوان».

پس هرگاه الله تعالی را به دعا می‌خوانی که پیامبرش در مورد تو شفاعت کند، از این سخن او پیروی کن که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸]. گذشته از این (همچنین) شفاعت به غیر پیامبره نیز داده شده است، حقیقت این است که ملائکه، نوزادان و اولیاء هم شفاعت می‌کنند، باز هم می‌گویی الله تعالی به ایشان شفاعت داده است و من از آنها درخواست می‌کنم، اگر این را گفتی به پرستش صالحین روی آورده‌ای که الله تعالی آن را در کتابش بیان فرموده است و اگر گفتی نخیر، این گفته تو باطل است که الله تعالی به او شفاعت داده است و من آنچه را که الله به او عطا فرموده است درخواست می‌کنم.

اگر بگوید: من به هیچ وجه، هیچ شریکی برای الله قرار نمی‌دهم، لیکن روی آوردن و پناه بردن به صالحین شرک نیست. در پاسخش بگو: اگر تو به این اذعان داری که الله تعالی تحریم شرک را ماورای حرام بودن زنا و بزرگتر از آن بحساب می‌آورد و به این اعتراف می‌کنی که الله تعالی شرک را نمی‌بخشد؛ آن شرکی را که الله سبحانه حرام گردانیده است معرفی کن و بیان کن چیزی را که الله از آن صرف نظر نمی‌کند، چیست؟

حقیقت آن است که او آن را درک نمی‌کند و نمی‌داند که چیست؟

پس به او بگو: تو چگونه خویشتن را از آلودگی شرک باز می‌داری در حالیکه آن را نمی‌شناسی؟ چگونه الله تعالی این [شرک] را بر تو حرام کرده و بیان فرموده است که از آن گذشت نمی‌کند، ولی تو از آن سؤال نمی‌کنی و نمی‌خواهی آن را بشناسی؟ آیا می‌پنداری که الله تعالی شرک را حرام می‌کند ولی آن را برای ما بیان نمی‌کند؟ اگر بگوید: شرک: پرستش بتهاست و ما بتها را نمی‌پرستیم. به او بگو: مفهوم و معنای بت پرستی چیست؟ آیا گمان می‌کنی آنان بر این عقیده بودند که آن چوبها و سنگها را به دعا می‌خواندند چون می‌آفریدند و روزی می‌دادند و امور را تدبیر می‌کنند؟ که قرآن این پندار را تکذیب می‌کند.

اگر بگوید: آنان که روی به سوی درختی، سنگی، بنایی بر یک قبر یا غیر آن می‌کردند، و آن را به دعا می‌خواندند و برایش قربانی و ذبح می‌کردند، می‌گفتند: آن ما را به سوی الله ﷻ نزدیک و مقرب می‌گرداند و الله به برکت او ضرر و زیان را از ما دور می‌کند یا به برکت او نعمتهای خویش را به ما ارزانی می‌دارد.

بگو: راست گفتی و این مانند همان عملکرد شما در نزد این سنگها و اماکنی است که بر روی قبرها و غیر آن بنا کرده‌اند، آنچه که عیان است این کارهای ایشان همان بت پرستی است، همچنین به او گفته می‌شود که منظور تو از این سخن که: شرک، پرستش بتها می‌باشد، آیا مقصودت این است که شرک تنها در این مورد منحصر است و متوسل شدن به صالحین و به دعا خواندن ایشان در آن داخل نمی‌شود؟ آنچه که الله تعالی در کتابش بیان کرده است این را رد می‌کند چنانکه آن کس را که ملائکه یا عیسی؛ یا صالحین را قبله گاه خویش سازد، کافر می‌شمارد پس ناگزیریم برای فهمیدن تو تصریح کنم که هرکس که در پرستش الله تعالی احدی از صالحین را برای او شریک قرار دهد، این همان شرکی است که در قرآن بیان شده است و اصل مسئله همین است، باعث شگفتی است اگر بگوید: من برای الله هیچ شریکی قرار نمی‌دهم. لذا به او بگو: پس

شریک قرار دادن برای الله چگونه است؟ آن را برایم تبیین و تفسیر کن، اگر گفت: آن پرستش بتها باشد؛ بگو: معنی و مفهوم پرستش بتها چیست؟ آن را برایم تفسیر نما؛ اگر گفت: من جز پروردگار یکتا را پرستش نمی‌کنم. پس بگو: معنی پرستش الله تعالی به تنهایی چیست؟ آن را برایم توضیح دهید؟ اگر آن را بدانگونه که قرآن بیان فرموده است تفسیر کرد، پس مراد حاصل می‌شود ولی اگر آن را ندانست، چگونه مدعی چیزی است که او از آن بی اطلاع است و اگر آن را در غیر معنایش تفسیر کرد آیه‌های آشکاری را در توضیح معنای شرک ورزی به الله تعالی و پرستش بتها که در این زمان درست مانند آن را انجام می‌دهند، برایش بیان کرده ام و پرستش الله به یکتایی بطوری که شریکی برای آن فرض نشود، همان چیزی است که بر ما ناپسند می‌انگارند و در مورد آن داد و بی‌داد می‌کنند، همچنانکه در گذشته برادرانشان نیز فریاد کشیدند و گفتند: ﴿أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ [ص: ۵]. «آیا همه معبودها را معبود یگانه می‌سازد؛ این امر عجیبی است».

ممکن است بگویند که آنها به خاطر خواندن انبیا و فرشتگان الهی کافر نشدند، بلکه کفر آنها به خاطر آن بود که می‌گفتند فرشتگان، دخترهای خدا هستند؛ و ما هم نمی‌گوییم که عبد القادر [یا فلان امام یا امامزاده]، پسر خداست.

پاسخ او این است که نسبت دادن فرزند به خداوند متعال، کفر جداگانه‌ای است، چرا که در آیات ۱ و ۲ سوره اخلاص فرموده است:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ اللَّهُ الصَّمَدُ ۝﴾

«بگو: اوست خدای یگانه. خدای بی‌نیاز [که همه نیازمند او هستند]»

و یگانه‌ای است که هیچ کس مانند او نیست. منظور از صمد، بی‌نیازی در احتیاجات و خواسته‌هاست. پس هر کس که در این مورد تردید کند، کفر ورزیده است، حتی اگر درباره خود سوره شک نداشته باشد. پروردگار متعال در آیه ۹۱ سوره مومنون می‌فرماید:

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ...﴾

«خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی [دیگر] نیست...».

بنابر آنچه که گفته شد، بین این دو نوع باور کفرآمیز باید تمایز گذاشت، و هر یک را کفر جداگانه‌ای به حساب آورد، چرا که در آیه ۱۰۰ سوره انعام می‌خوانیم:

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾

«و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند با اینکه خدا آنها را خلق کرده است و برای او بی‌هیچ دانشی پسران و دخترانی تراشیدند».

پس باید بین این دو نوع، تفاوت بگذاری.

دلیل دیگر بر این گفته، آن است که کسانی که به وسیله خواندن [و شفیع قرار دادن] لات، کافر شدند، او را پسر خدا نمی‌دانستند، هر چند که فرد صالح و درستکاری بود. حتی کسانی که به خاطر پرستش جن‌ها کافر گردیدند، آنها را فرزندان خدا نمی‌دانستند. به همین صورت، تمام علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت، در بخش "بیان حکم مرتد"، بر این تصریح نموده‌اند که هر گاه مسلمانی گمان کند که خداوند، صاحب فرزند است، مرتد و از دین خارج شده است. و آنها میان این دو نوع کفر تفاوت قایل شده‌اند. و این موضوع، در نهایت شفافیت بیان شده است.

اما اگر آیه ۶۲ سوره یونس را بخواند که:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

«آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند».

بگو: بلی، این سخن حقی است، اما آنها را نباید پرستش کرد. ما هم فقط می‌گوییم نباید آنها را در کنار خدا عبادت نمود؛ ولی واجب است که آنها را دوست بداری و از ایشان پیروی کنی و به کرامت و بزرگواریشان معترف باشی؛ چرا که فقط گمراهان و بدعتگذاران هستند که منکر کرامت‌های اولیاء [و بندگان صالح] پروردگار هستند. دین خدا، میان این دو گروه قرار گرفته، و هدایتی است در وسط دو گمراهی، و راه حق است در بین دو راه باطل.

هرگاه که دریافتی آنچه را که مشرکان زمان ما، اعتقاد می‌نامند، همان شرکی است که قرآن در باره آن نازل شده است. و پیامبر ﷺ به خاطر آن با مردم جنگید.

پس آگاه باش و بدان که شرک پیشینیان خفیفتر از شرک مردم زمان ماست. به دو دلیل: نخست اینکه: پیشینیان شرک نمی‌ورزیدند و ملائکه و اولیاء و بتها را به همراه الله نمی‌خواندند مگر در آسایش و فراخی، ولی در هنگام شداید و گرفتاری مخلصانه، تنها الله عزوجل را فرا می‌خواندند همانطور که الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ٦٧﴾ [الإسراء: ٦٧]. «و چون در دریا بلایی دامگیرتان شود، هر چه به دعایش می‌خوانید [و به ناحق می‌پرستید] جز او ناپدید می‌گردد، آنگاه چون شما را برهاند و به خشکی برساند [از او] روی برمی‌گردانید و انسان ناسپاس است». نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٥٠﴾ بَلْ إِلَٰهَهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ٥١﴾ [الأنعام: ٤٠-٤١]. «بگو: بیندیشید اگر عذاب الهی یا قیامت فرا رسد، آیا اگر راست می‌گویید کسی جز خدا را می‌خوانید؟ آری تنها او را [به دعا] می‌خوانید و اگر او بخواهد رنج و بلا را از شما دور می‌گرداند و شما شریکی را که برای او قائل شده اید، از یاد می‌برید». همچنین می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ٨﴾ [الزمر: ٨]. «و چون به انسان رنجی رسد، پروردگارش را [اثابت کنان] می‌خواند». و این کلامش: ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [لقمان: ٣٢]. «و چون موجی سایبان وار آنان را فرا گیرد، خداوند را در حالی که دین خود را برای او پیراسته می‌دارند، به دعا می‌خوانند». پس اگر کسی این مسئله را درک نماید که الله سبحانه در کتابش آشکار نموده و آن این است که مشرک‌هایی را که پیامبر ﷺ با آنان به نبرد پرداخت، الله و غیر او را در گشایش و فراخی به دعا می‌خواندند ولی در گرفتاری و بلا جز الله تعالی را به تنهایی و بدون شریک به دعا نمی‌خواندند و اربابان خویش را به فراموشی می‌سپردند؛ تفاوت میان شرک اهل زمان ما و پیشینیان برای او آشکار می‌گردد، لیکن کجاست کسی

که با دل و جان این مسئله را با درکی بسیار عالی و متین، فهم کند؟ از الله تعالی استمداد و کمک می‌طلبیم.

دلیل دوم: پیشینیان به همراه الله سبحانه اشخاص مقربی را در نزد الله به دعا می‌خواندند که یا پیامبران یا اولیاء و یا ملائکه بودند و یا سنگ‌ها و درختان را می‌خواندند که مطیع الله هستند نه عاصی در پیشگاه او. حال آنکه اهل زمان ما به همراه الله، اشخاصی را پرستش می‌کنند که از فاسق‌ترین مردم هستند و کسانی را که به دعا می‌خوانند، خود همان اشخاصی هستند که گناهای همچون زنا، سرقت، ترک نماز و مانند آن از آنها سر می‌زند. کسی که به صالحی یا به چیزی که نافرمانی نمی‌کند، مانند سنگ و چوب معتقد است و آن را به دعا می‌خواند، کارش عاقلانه‌تر از کسی است که به اشخاص معتقد است که خود نظاره گر فسق و فسادش است و به آن گواهی می‌دهد.

حال که دریافتی؛ کسانی را که پیامبر ﷺ با آنها به نبرد پرداخت از نظر عقل و شعور، سالمتر بودند و شرک آنها نیز خفیفتر از شرک مشرکان زمان ماست؛ بدان که اینان دارای شبهه‌ای هستند که بر آنچه ذکر کردیم وارد می‌کنند و آن از بزرگترین شبهه‌های آنهاست، پس برای جواب آن خوب گوش کن. آنها می‌گویند: همانا کسانی که قرآن در موردشان نازل شده است گواهی نمی‌دادند به اینکه جز الله هیچ معبود بر حقی وجود ندارد [لا إله إلا الله نمی‌گفتند] و رسالت رسول الله ﷺ، رستاخیز و قرآن را انکار می‌کردند و آن را سحر و جادو می‌نامیدند، ولی ما گواهی می‌دهیم که هیچ معبود بر حقی جز الله ﷻ وجود ندارد و محمد ﷺ فرستاده الله است و قرآن را تصدیق می‌کنیم و به رستاخیز ایمان داریم و نماز بر پا می‌داریم و روزه می‌گیریم، پس چگونه ما را از زمره آنان (مشرکان زمان پیامبر ﷺ) قرار می‌دهید؟

پاسخ: کلیه دانشمندان بر این اتفاق نظر دارند که هرگاه شخصی رسول الله ﷺ را در چیزی تصدیق و در چیزی دیگر، تکذیب نماید، همانا او کافر است و هرگز داخل اسلام نمی‌شود، همچنین اگر کسی به قسمتی از قرآن ایمان بیاورد و قسمتی دیگر از آن را انکار

کند، مانند کسی که به توحید اذعان دارد ولی واجب بودن نماز را انکار می‌کند، یا به توحید و نماز اقرار می‌کند و وجوب زکات را انکار می‌کند، یا تمام اینها را قبول دارد ولی روزه را رد می‌کند و چون در زمان پیامبر ﷺ حج را انکار کردند الله تعالی در موردشان چنین فرمود: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۹۷]. «و خدای را بر مردم، حج خانه‌ی (کعبه) مقدر است، برای کسی که بدان راه تواند برد و هرکس کفر [و انکار] ورزد [بداند] که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است». و هرکس به تمام اینها اقرار کند و رستاخیز را انکار نماید به اجماع [علمای اسلام] کافر می‌شود و خون و مالش حلال می‌گردد؛ همانطور که الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُوا نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ۝ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا﴾ [النساء: ۱۵۰]. «کسانی که به خدا و پیامبرش کفر ورزند و می‌خواهند بین خدا و پیامبرش جدایی قائل شوند و می‌گویند: به بعضی ایمان داریم و به بعضی نداریم و می‌خواهند راهی بینابین، پیش گیرند، اینان به واقع کافرند». چنانکه الله تعالی در کتابش به صراحت بیان فرموده است که هرکس به قسمتی از آن ایمان بیاورد و به بخشی دیگر کفر ورزد، پس او به واقع کافر است. این شبهه را برطرف می‌کند و این همان چیزی است که عده‌ای از مردمان سرزمین (احساء) در نامه‌ای که به سوی ما ارسال کرده بودند، ذکر کرده‌اند. همچنین گفته می‌شود: اگر تو به این اذعان داری که اگر شخصی در هر چیزی، پیامبر ﷺ را تصدیق نماید ولی واجب بودن نماز را انکار نماید، او به اجماع کافر است و خون و مالش حلال می‌گردد و همچنین هرگاه به همه چیز اقرار کند بجز رستاخیز، همچنین اگر واجب بودن روزه‌ی رمضان را انکار کند، تکذیب این موارد مورد اختلاف مذاهب نیست. زیرا همانطور که پیش از این ذکر کردیم، قرآن خود به بیان آن پرداخته است.

پر واضح است که توحید بزرگترین فریضه‌ای است که پیامبر ﷺ به خاطر آن مبعوث شده است و آن بزرگتر از نماز و زکات و روزه و حج است.

پس چگونه باشد که هرگاه انسان چیزی از آن امور را انکار کند کافر می‌شود اگر چه به تمامی آنچه که پیامبر ﷺ آورده است عمل کند؟ اما اگر توحید را که به خاطر آن تمامی پیامبران علیهم‌السلام مبعوث شده‌اند، انکار کند، کافر نمی‌شود؟ سبحان الله! این جهالت چقدر اعجاب انگیز است!!

همچنین باید گفت: اصحاب رسول الله ﷺ با بنی حنیفه به نبرد برخاستند، با وجود اینکه در حضور پیامبر ﷺ مسلمان شدند و آنها کسانی بودند که گواهی می‌دادند هیچ معبود برحق جز الله وجود ندارد و همانا محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست و اذان می‌گفتند و نماز برپا می‌داشتند. اگر گفت: آنان می‌گفتند: همانا مسیلمه پیامبر است: می‌گوییم: این همان چیزی است که مد نظر ماست. هرگاه شخصی، مردی را به مقام نبوت پیامبر ﷺ برساند، کافر شده و مال و جان‌ش حلال می‌گردد و شهادتین و نماز او را سود نرساند، پس حال کسی که «شمسان»، «یوسف» (یوسف و شمسان و تاج، اسامی برخی از پرستش شدگانی بودند که گروهی در این سرزمین، آنان را در جنب الله یا جدای از الله به دعا می‌خواندند مانند بدوی، دسوقی، متبولی، امثال اینها در مصر و مانند ابن عربی در دمشق) یا یک صحابی یا یک پیامبر را به مقام فرمانروای قدرتمند آسمانها و زمین برساند چگونه خواهد بود؟ پاک و منزّه است الله و او چقدر عظیم الشان است! [به همین علت است که می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۝۵۹﴾ [الروم: ۵۹]. «بدینسان خداوند بر دلهای کسانی که [حق را] در نمی‌یابند، مهر می‌زند».

همچنین باید گفته شود: کسانی را که علی بن ابی طالب (علیه السلام) با آتش سوزانید، جملگی ادعا می‌کردند که اهل اسلام هستند و آنها از یاران علی (علیه السلام) بودند و از صحابه، علم آموخته بودند. لیکن در مورد علی (علیه السلام) باورهای داشتند، شبیه آنچه [پیشینیان] در باره یوسف و شمسان و امثال آنها داشتند، پس چگونه اصحاب، بر قتل و کفر آنها اتفاق

کردند؟ آیا چنین می‌پندارید که اصحاب، مسلمانان [اهل قبله] را تکفیر می‌کنند؟ آیا تصور می‌کنید که اعتقاد [نادرست] در مورد «تاج» و امثال او بی ضرر است ولی اعتقاد [ناروا] در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام کفر است.

همچنین می‌توان گفت: ابناء عبید قداح که در عصر عباسیان بر سرزمین مراکش و مصر حکومت می‌کردند، جملگی گواهی می‌دادند که جز الله هیچ معبود برحقى وجود ندارد و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده الله است و خویش را اهل اسلام می‌خواندند و نماز جمعه و جماعت برگزار می‌کردند. همینکه مخالفت با شریعت، سوای آنچه که در زمان ما وجود دارد، را از خود بروز دادند و دانشمندان بر کافر دانستن و جنگیدن با آنها اجماع و اتفاق کردند و سرزمین آنها را دارالحرب اعلام کردند، لذا مسلمانان با آنها به نبرد پرداختند تا آنچه را از سرزمینهای مسلمین که در اختیار داشتند، از آنها پس بگیرند.

همچنین گفته می‌شود: هرگاه چنین باشد که پیشینیان کافر نشدند مگر به خاطر اینکه آنان بین شرک و تکذیب رسول الله صلی الله علیه و آله و قرآن و انکار رستاخیز و غیر و ذلک را جمع نمودند، پس در این صورت معنا و مفهوم بابی را که دانشمندان در هر مذهبی بیان کرده‌اند چیست؟

(باب حکم مرتد) و آن عبارت است از اینکه مسلمانی بعد از اسلام آوردنش کافر شود، سپس [دانشمندان] انواع زیادی [از مسیبات ارتداد] را بیان کرده‌اند که هر نوعی از آن موجب کافر شدن و حلال گشتن خون و مال شخص می‌گردد؛ تا آنجا که ایشان چیزهایی را که در نزد فاعل آن کوچک و ناچیز جلوه می‌کند، بیان کرده‌اند مانند کلمه [کفر آمیز]ی که بر زبان جاری کند بدون اعتقاد قلبی یا کلمه‌ای [کفر آمیز] بر وجه مزاح و شوخی به زبان آورد. همچنین بیان می‌شود: کسانی را که الله تعالی در موردشان فرمود: ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ﴾ [التوبة: ۷۴]. «اینان به خداوند سوگند می‌خورند که نگفته‌اند ولی به راستی سخن کفر آمیز را گفته‌اند و بعد از اسلام آوردنشان کافر شده‌اند». آیا نشنیده‌ای که الله تعالی آنان را به واسطه گفتن کلمه‌ای

کفر آمیز تکفیر نموده است هرچند که در زمان رسول الله ﷺ بوده‌اند و همراه او به جهاد می‌رفتند و با او نماز می‌خواندند و زکات می‌دادند حج به جای می‌آوردند و تنها الله را پرستش می‌کردند؛ همچنین کسانی را که الله تعالی در موردشان می‌فرماید: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا رَسُولَهُ ۚ كُنْتُمْ تُسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة: ۶۵-۶۶]. «بگو: آیا به خداوند و آیات و پیامبر او ریشخند می‌کردید، عذر و بهانه نیاورید، برآستی که پس از ایمانتان کافر شده‌اید». اینها کسانی هستند که الله تعالی به صراحت بیان فرموده است که بعد از ایمان آوردنشان کافر شده‌اند و این در حالی است که در غزوه‌ی تبوک پیامبر ﷺ را همراهی می‌کردند ولی کلمه‌ای کفر آمیز آن هم به قصد شوخی و مزاح بر زبان آوردند. در مورد این شبهه خوب دقت کن و آن این سخنانشان است که می‌گویند: از مسلمانان مردمی را تکفیر می‌کنید که گواهی می‌دهند جز الله هیچ معبود بر حقی وجود ندارد و نماز برپا می‌دارند و روزه می‌گیرند؛ پس به جواب آن دقت کن که پرفایده‌ترین چیزهایی که در این چند ورقه وجود دارد، همین پاسخی است که به این شبهه داده می‌شود.

از جمله دلایلی که در آن مورد می‌توان ارائه کرد آن چیزی است که الله تعالی از بنی اسرائیل با وجود اسلام و علم و صلاحشان بازگو می‌فرماید که به موسی گفتند: ﴿يٰمُوسٰى اٰجْعَلْ لَّنَا اِلٰهًا كَمَا لَهُمْ ءَالِهَةٌ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]. «ای موسی برای ما معبودی قرار بده چنانکه آنان معبودهایی دارند». و سخن اشخاصی از اصحاب [که به پیامبر ﷺ گفتند] برای ما «ذات انواط»^۱. قرار بده. رسول الله ﷺ قسم یاد کرد که این خواسته، شبیه همان سخن بنی اسرائیل است که به موسی گفتند: ﴿اٰجْعَلْ لَّنَا اِلٰهًا﴾ لیکن مشرکین شبهه‌ای دارند که در هنگام مطرح شدن این جریان به آن احتجاج می‌کنند، آنها می‌گویند: همانا بنی اسرائیل به خاطر آن کافر نشدند، همچنین کسانی که به پیامبر ﷺ گفتند: برای ما ذات انواطی

۱- درختانی بودند که مشرکین عرب اسلحه‌های خود را برای تبرک و ظفرمندی به آن می‌آویختند.

قرار بده کافر نشدند. پس پاسخ این است که بگوییم: بنی اسرائیل آن را انجام ندادند، همچنین کسانی که این درخواست را از پیامبر ﷺ نمودند آن را عملی نکردند، اگر بنی اسرائیل آن را انجام می دادند بدون هیچ اختلافی کافر می شدند، همچنین هیچ اختلافی در این نیست کسانی را که پیامبر ﷺ از این کار نهی فرمود اگر به فرمانش عمل نمی کردند و بعد از نهی او، ذات انواط برای خویش برمی گزیدند، کافر می شدند، اصل مسئله نیز همین است. بنابراین این داستان این مطلب را گوشزد می کند که همانا نه تنها فرد مسلمان بلکه شخص عالم چه بسا به انواع مختلفی از شرک مبتلی شود ولی از وجود آن بی خبر باشد، لذا اهمیت آن آموختن و پرهیز از آن آشکارتر می شود و پی بردن به اینکه این سخن شخص جاهل که می گوید: توحید را دریافته ام، از بزرگترین نوع جهل، و دسیسه های شیطان است؛ سپس متوجه آن شود و در همان لحظه توبه کند کافر نمی شود، همانطور که بنی اسرائیل چنین کردند و کسانی که از پیامبر ﷺ درخواست کردند. همچنین از این جریان می توان دریافت که اگر آنها به واسطه انجام آن خواسته کافر نمی شدند پس چگونه است که سخن بر موسی سخت می شود بر وجهی که با شدیدترین لحن، خطابشان می کند: ﴿قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]. «گفت براستی شما قومی نادان هستید». همچنانکه رسول الله ﷺ هم در مقابل این خواسته، همانند موسی؛ عمل کرد.

آنان در شبهه ای دیگر می گویند: همانا پیامبر ﷺ اسامه را به خاطر کشتن شخصی که گفت: لا إله إلا الله سرزنش کرد و فرمود: «أَقْتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^(۱). «آیا او را بعد از اینکه اقرار به لا إله إلا الله نمود، کشتی؟». همچنین این فرموده اش: «أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^(۲). «دستور دارم که با مردم پیکار نمایم تا اینکه

۱- متفق علیه.

۲- بخاری.

بگویند: هیچ معبود برحق جز الله وجود ندارد». و احادیث دیگری روایت شده است که هرکس این [کلمه طیه] را بر زبان جاری ساخت باید در مورد او دست ننگه داشت. مقصود این جاهلان، از طرح این شبهه این است که اگر کسی بگوید: (لا إله إلا الله) نه کافر می‌شود و نه کشته، هرچند به هر کاری که می‌خواهد دست بزند. بایستی به آن مشرکان نادان گفته شود که: پرواضح است که رسول الله ﷺ با یهود پیکار نمود و آنان را نفرین کرد درحالیکه می‌گفتند: (لا إله إلا الله). اصحاب رسول ﷺ نیز با قبیله بنی حنیفه به جنگ برخاستند درحالیکه آنها گواهی می‌دادند به اینکه هیچ معبود برحق جز الله وجود ندارد و همانا محمد فرستاده الله است و نماز برپای می‌داشتند و به اسلام دعوت می‌کردند، همچنین کسانی را که علی بن ابی طالب علیه السلام آنان را در آتش افکند، چنین بودند.

آن جاهلان اذعان می‌کنند که اگر شخصی قیامت را انکار نماید کافر شده، کشته می‌شود، اگر چه بگوید: (لا إله إلا الله) و اینکه اگر کسی چیزی از ارکان اسلام را نپذیرد، هر چند به (لا إله إلا الله) اقرار کند باز کافر شده و کشته می‌شود. پس چگونه است اگر کسی چیزی از فروع دین را رد کند گفتن (لا إله إلا الله) فایده‌ای به او نمی‌رساند ولی توحیدی را که آن، اصل دین پیامبران علیهم السلام و سرلوحه دعوتشان بوده است انکار کند، گفتن (لا إله إلا الله) وی را سود می‌بخشد؟ لیکن [اصل قضیه از اینجا سرچشمه می‌گیرد که] دشمنان الله تعالی مفهوم احادیث را درک نکرده‌اند.

و اما در مورد حدیث اسامه؛ ایشان مردی را به قتل رساندند که اظهار اسلام نمود ولی به این دلیل که تصور کرد آن را جز به خاطر ترس از جان و مالش اظهار نکرد [او را کشت]. هرگاه شخص، اسلام خود را آشکار کرد، واجب است که از وی دست بردارند مگر آنچه مخالف آن است از وی ظاهر شود؛ الله تعالی در همین مورد چنین فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا﴾ [النساء: ۹۴]. «ای مؤمنان چون در راه خدا سفر کنید، به درستی پرس و جو کنید». به عبارتی دیگر آن را محقق و

معلوم نمایید. این آیه دلالت می‌کند بر دست نگه داشتن از [کسی که اظهار اسلام می‌کند] و مجال دادن برای تصدیق یا تکذیب شدن اسلامش. لذا اگر بعد از آن چیزی از وی ظاهر شود که مخالف اسلام باشد کشته می‌شود به دلیل این قول الله تعالی ﴿فَتَبَيَّنُوا﴾ و اگر فرد به صرف گفتن لا اله الا الله دیگر کشته نمی‌شود تثبیت و تحقیق معنایی ندارد. به این ترتیب آن حدیث و همانند آن، معنایش آن چیزی است که بیان نمودیم و آن اینکه اگر کسی به اسلام و توحید اقرار نمود، دست بازداشتن از وی واجب است مگر اینکه چیزی مخالف آن از وی سرزند.

دلیلی که در این مورد می‌توان ارائه داد این است که: همانا رسول الله ﷺ فرمود: «أَقْتَلْتُهُ بَعْدَ مَا قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^(۱). «آیا او را بعد از اینکه اقرار به لا اله الا الله نمود، کشتی؟» و فرمود: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^(۲). «دستور دارم که با مردم پیکار نمایم تا اینکه بگویند: هیچ معبود برحق جز الله وجود ندارد». و هم او در باره خوارج فرمود: «أَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ لَنْ أَدْرِكْتَهُمْ لِأَقْتُلَهُمْ قَتْلَ عَادٍ» «هرکجا به آنها برخورد کردید، آنها را بکشید، اگر به آنان برسیم [عصر آنها را دریابیم] بسان قوم عاد که نابود شدند، هلاکشان می‌نمایم».

با وجود اینکه آنها از سایر مردم بیشتر عبادت می‌کردند و اذکار می‌خواندند به گونه ای که اصحاب در نزد آنها، نماز خویش را اندک می‌شمردند، آنها از اصحاب کسب علم کردند، ولی هنگامی که چیزهایی مخالف شریعت از آنان ظاهر گشت، نه گفتن لا اله الا الله و نه عبادت بسیارشان و نه ادعای اسلام و مسلمان بودن؛ آنان را سودی نبخشید. همچنین آنچه که در مورد جنگ با یهود و پیکار با اصحاب بنی حنیفه ذکر کردیم [شاهد و دلیل بر اثبات این مسئله می‌باشد]. وانگهی هنگامی که مردی به پیامبر ﷺ خبر داد که

۱- متفق علیه.

۲- بخاری.

بنی مصطلق از پرداخت زکات امتناع ورزیده‌اند. خواست که با آنان به جنگ آید تا اینکه الله تعالی، این آیه را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِمِجَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ [الحجرات: ۶]. «ای مؤمنان، اگر فرد فاسقی خبری برایتان آورد [در آن] بررسی کنید، مبدا ندانسته به قومی زیانی رسانید آنگاه به خاطر کاری که کرده اید، پشیمان شوید». و آن مرد به آنها دروغ بسته بود. پس تمامی اینها به این امر دلالت می‌کند که مقصود پیامبر ﷺ در احادیثی که به آن احتجاج می‌کنند، همان چیزی است که ما بیان کردیم.

آنان را شبهه‌ای دیگر هم هست و آن اینکه، آنچه را که پیامبر ﷺ بیان فرموده است که مردم در روز قیامت از آدم و بعد از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی، طلب یاری می‌کنند؛ و همه آنها از پذیرفتن آن امتناع می‌کنند تا اینکه این امر را به رسول الله ﷺ واگذار می‌کنند.

گفتند: پس این دلالت می‌کند بر اینکه استغاثه و یاری خواستن به غیر الله شرک محسوب نمی‌شود. جواب این است که بگوییم: پاک و منزّه است کسی که بر قلب دشمنانش مهر نهاده است ما استغاثه و طلب یاری رساندن از مخلوق را در آنچه که قادر به انجام آن می‌باشند، انکار نمی‌کنیم همانطور که الله تعالی در داستان موسی؛ می‌فرماید: ﴿فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾ [القصص: ۱۵]. «آنگاه کسی که از پیروانش بود در برابر کسی که از دشمنانش بود، از او یاری خواست».

همانطور که انسان در جنگ از یارانش کمک می‌طلبد و در چیزهایی غیر از آن، که مخلوق توانایی انجام دادن آن را داشته باشد. ما استغاثه و فریادری در پرستش و عبادت را انکار می‌کنیم، که در کنار قبرهای اولیاء یا در غیاب آنها انجام می‌دهند، آن هم در چیزهایی که کسی جز الله تعالی نمی‌تواند آن را انجام دهد. هرگاه آن امر تحقق یابد مردم از کمک گرفتن از پیامبران علیهم‌السلام در روز قیامت، قصدشان این است که ایشان از الله تعالی بخواهند که به حساب مردم رسیدگی کند تا اهل بهشت از گرفتاری توقفگاه [طولانی]

بیاسایند. و این در دنیا و آخرت رواست که نزد فردِ صالحِ زنده ای بروی که با تو هم مجلس شود و کلام تو را بشنود و به او بگویی از الله تعالی برای من طلب کن، همانطور که یاران رسول الله ﷺ در زمان حیاتش از او درخواست می کردند که برایشان دعا نماید اما پس از وفاتش، آنان هرگز در کنار مرقدش، از او درخواست دعا و [شفاعت] نکردند بلکه سلف صالح حتی از کسی که در کنار مرقدش الله تعالی را به دعا بخواند، جلوگیری کرده اند. پس وضعیت کسی که از خود او ﷺ طلب دعا می کند، چگونه است؟!.

آنان را شبهه ای دیگر نیز هست: و آن داستان ابراهیم؛ است آن هنگام که در آتش انداخته شد، جبرئیل؛ در هوا بر او ظاهر شده، فرمود: آیا کمک می خواهی؟ ابراهیم؛ فرمود: ولی نه از تو. می گویند: اگر درخواست کمک از جبرئیل شرک است، آن را بر ابراهیم عرضه نمی کرد!.

پاسخ این است که این هم از نوع شبهه اولی است چرا که جبرئیل به او پیشنهاد کرد به وسیله امری که در محدوده قدرت اوست به ابراهیم؛ یاری رساند، همچنانکه الله تعالی در باره او می فرماید: ﴿شَدِيدُ الْقُوَى﴾ [النجم: ۵]. «[ملائکه ای] نیرومند». اگر الله تعالی به او اجازه می داد، می توانست آتشی را که برای ابراهیم؛ برافروخته بودند و تمام کوهها و زمین اطراف آن را بردارد و در مشرق و مغرب بیندازد یا اگر به او فرمان می داد که ابراهیم؛ را در مکان بسیار دوری از آنها قرار دهد، می توانست و اگر به او دستور می داد که او را به سوی آسمان ببرد آن را انجام می داد و این مانند مرد ثروتمندی است که مال بسیاری دارد، مرد نیازمندی را می بیند، پس به او پیشنهاد می کند که به وی قرض دهد یا اینکه چیزی به او ببخشد که نیازمندیش برطرف گردد ولی آن مرد نیازمند از قبول کردنش خودداری می کند و صبر پیشه می کند تا الله تعالی رزقی به او ببخشد که هیچ متنی در آن برای کسی نباشد.

بنابراین، این مثل کجا از جنس استغاثه عبادت و شرک است. اگر آنها دارای فهم بودند؟!.

و ان شاء الله سخن را با طرح یک مسئله بسیار مهم به منظور درک آنچه بیان شد، به پایان می‌رسانم لیکن به خاطر اهمیت جایگاه این مسئله و اشتباه فراوان در آن، سخن را به آن اختصاص می‌دهیم و می‌گوییم: هیچ اختلافی در این نیست که همانا توحید، بایستی به وسیله قلب و زبان و عمل باشد. پس اگر چیزی از اینها مختل شود، شخص نمی‌تواند مسلمان بماند، اگر [شخصی] توحید را بشناسد و بدان عمل نکند، پس وی کافر و معاند [عصیانگر] است، مانند فرعون و ابلیس و امثال اینها.

بسیاری از مردم در این مورد دچار خطا می‌شوند و می‌گویند: این حق است و ما این را درک می‌کنیم و گواهی می‌دهیم که آن حق است ولی ما توانایی انجامش را نداریم و روا نیست در نزد مردم دیارمان چیزی را انجام دهیم مگر اینکه موافق ایشان باشد و بهانه تراشیمهای دیگر. و این بیچارگان متوجه نیستند که غالب سران کفر، حق را می‌شناسند و آن را رها نکرده‌اند مگر به خاطر یکی از این بهانه‌ها چنانکه الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ [التوبة: ۹]. «اینان آیات الهی را به بهای ناچیز فروخته‌اند». از جمله آیات دیگر، این سخن الله تعالی است که می‌فرماید: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ [البقرة: ۱۴۶]. «او را می‌شناسند همانگونه که فرزندان‌شان را می‌شناسند». اگر در عمل، ظاهراً به توحید عمل کند ولی آن را درک نکند و یا قلباً به آن معتقد نباشد، وی منافق است و از کافر مطلق بدتر است: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [النساء: ۱۴۵]. «منافقین در طبقه زیرین جهنم جای دارند». این مسئله یک مسئله بزرگ و طولانی است، هرگاه در آنچه که بر زبان مردم جاری می‌شود، اندیشه به خرج دهی، کسانی را می‌یابی که حق را می‌شناسند ولی عمل به آن را به خاطر ترس از نقصان دنیوی یا از دست دادن پست و مقام و یا به دلیل محافظه کار رها می‌کنند و یا کسانی را می‌یابی که در ظاهر به توحید عمل می‌کنند ولی در باطن از آن بی‌خبرند و هرگاه از آنچه که قلباً به آن معتقد هستند سؤال کنی [در می‌یابی] که آنان توحید را نمی‌شناسند. بنابراین فهمیدن دو آیه از کتاب الله

تعالی بر تو واجب است. نخستین آنها از کلامش که قبلاً از نظر گذشت [این آیه است که]: ﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة: ۶۶]. «عذر و بهانه نیاورید، برآستی که پس از ایمانتان کافر شده‌اید». پس هرگاه برای ثابت شدن بعضی از اصحاب که همراه رسول الله ﷺ با رومیان جهاد کردند به سبب کلمه‌ای که بر وجه مزاح و شوخی به زبان آوردند، کافر شدند [بدان که گناه و جریمه] کسی که سخنان کفر آمیز بر زبان می‌آورد بر تو آشکار می‌گردد [و بدان که گناه] کسی که از ترس نقصان مال یا از دست دادن جاه و موقعیت و یا به خاطر ملاحظه و رعایت حال کسی به کفر عمل کند، بزرگتر از [گناه و جریمه] کسی است که از روی شوخی، کلمه‌ای کفر آمیز بر زبان می‌آورد.

دومین آیه شریفه، در این رابطه این فرموده الله تعالی می‌باشد: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ [النحل: ۱۰۶]. «هرکس بعد از ایمانش به خداوند کفر ورزد [بازخواست شود] مگر کسی که وادار شود و دلش به ایمان آرام و استوار باشد».

بنابراین الله تعالی، عذرشان را نمی‌پذیرد، مگر کسی که مجبور شود درحالی‌که قلبش بر ایمان آرام گرفته باشد در غیر این صورت به تحقیق، پس از ایمان آوردنش، کافر می‌شود؛ فرق نمی‌کند چه از روی ترس آن را انجام دهد یا محافظه کاری و رعایت حال دیگران یا ملاحظه آداب و رسوم سرزمینش، خانواده اش، طایفه اش یا به خاطر مالش یا بر وجه مزاح مرتکب آن شود و یا علاوه بر اینها اعراض و نیت‌های دیگر [مطرح باشد] مگر کسی که مجبور شود: آیه شریفه از دو جهت بر این امر دلالت می‌کند: نخست اینکه: الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ﴾ «مگر کسی که وادار شود». پس الله تعالی استثنایی برای آن قرار نداده مگر برای کسی که او را به کلمه کفر آمیز وادار نماید.

پرواضح است که انسان مجبور نمی‌گردد مگر بر انجام عمل یا گفتن کلام، ولی در مورد عقیده قلبی هیچ احدی بر آن مجبور نمی‌شود.

دوم اینکه: این سخن الله تعالی که می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾ [النحل: ۱۰۷]. «این از آن جهت است که ایشان زندگی دنیا را از آخرت خوشتر دارند». پس تصریح کرده است همانا این کفر و عذاب به سبب اعتقاد یا جهل، یا به خاطر بغض دین یا حب کفر نیست. بلکه تنها دلیلش در آن، بهره‌ای از بهره‌های دینا و ترجیح دادن آن بر دین است.

والله سبحانه وتعالى أعلم

والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلى آله وصحبه أجمعين